

Jurisprudential examination of the permissibility of demanding khums and zakat by the
jurisprudence of Jame al-Sharitat

Mohammad Mehdi Moridi

PhD Student, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Law, Chalous Branch,
Islamic Azad University, Chalous, Iran (Corresponding Author). dr.mohamadta@gmail.com

Fakhrullah Mollai Kendallos

Assistant Professor, Chalous Branch, Islamic Azad University, Chalous Iran.
fmk@gmail.com

Hamed Rostami Najafabadi

Assistant Professor Tehran University of Islamic Religions, Department of Jurisprudence and
Fundamentals of Law, Tehran, Iran . H.rostami1365@gmail.com

Abstract

Khums and zakat are financial rules of Islam It is obligatory for Muslims to pay khums and zakat on their property, and the consensus of the parties is on this matter. And they believe in the principle of obligatory khums and zakat. In some hadiths, imams have called those who reject Khums and Zakat as infidels, which shows the importance of the issue. In this article, we are looking for whether the Islamic government (jurisprudence) can demand khums and zakat from the people? By examining the verses and hadiths, we came to the conclusion that the Islamic government (jurisprudence) can demand khums and zakat from the owner who is obligated to pay khums and zakat. Our reason is from the Qur'anic verse (Take from me my wealth in charity) that God instructs the Prophet to take charity from the people. There are countless traditions that the Prophet and imams demanded Khums and Zakat from the people, which are mentioned in the article. Also, the proof of the guardianship of the jurist, which is the same as the guardianship of the Prophet and Imams, and the guardian of the jurist is in charge of this matter.

Keywords: Khums, Zakat, Islamic State, Wali Faqih, Islamic tax

محمد مهدی مریدی

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد
اسلامی، چالوس، ایران dr.mohamadta@gmail.com

فخرالله ملایی کندلوس

استادیار گروه الهیات، فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد چالوس،
دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران (نویسنده مسئول). fmk@gmail.com

حامد رستمی نجف آبادی

استادیار گروه الهیات، فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه مذهب
اسلامی، واحد تهران، دانشگاه مذهب اسلامی، تهران، ایران.
H.rostamil365@gmail.com

عنوان: بررسی فقهی جواز مطالبه خمس و زکات توسط فقیه جامع الشرائط

چکیده:

خمس و زکات از احکام مالی اسلام است، بر مسلمانان واجب است خمس و زکات اموال خود را پرداخت کنند و اجماع فریقین بر این مطلب واقع شده است و اصل وجوب خمس و زکات را قائلند. در بعضی از روایات ائمه منکران خمس و زکات را کافر خطاب کرده اند که این خود نشان دهنده اهمیت مساله است. **ما در این مقاله در پی این هدف هستیم** که آیا ولی فقیه می تواند خمس و زکات را از مالک مطالبه کند؟ با بررسی آیات و روایات به این نتیجه رسیدیم که فقیه می تواند از مالکین که وجوب پرداخت خمس و زکات بر ذمه آنها رفته، مطالبه خمس و زکات کند. دلیل ما از قرآن آیه «خذ من اموالهم صدقه» هست که خداوند به پیغمبر امر می کند که از مردم صدقه را بگیر. روایات بی شماری هم وجود دارد که پیغمبر و ائمه علیهم السلام از مردم مطالبه خمس و زکات کرده اند که در مقاله به این روایات اشاره شده است. ما بعد از اثبات ولایت برای فقیه که همانند ولایت پیامبر(ص) و ائمه علیهم السلام است به این نتیجه رسیدیم که فقیه هم مثل پیامبر و ائمه می تواند از مالک مطالبه خمس کند.

کلید واژه ها: خمس، زکات، دولت اسلامی، ولایت فقیه

1- مقدمه:

مالیاتیایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه ای که ریخته نشان می دهد تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست، بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری يك دولت بزرگ است. مثلاً «خمس» یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت المال می ریزد، و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می دهد. طبق مذهب ما، از تمام منافع کشاورزی، تجارت، منافع اضافه بر درآمد، پس از صرف مخارج متعارف شخص در طول یک سال به حاکم اسلام باید پرداخت شود، تا به بیت المال وارد شود. بدیهی است، درآمدی به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است. هرگاه خمس درآمد کشورهای اسلام، یا تمام دنیا را اگر تحت نظام اسلام درآید حساب کنیم، معلوم می شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست، بلکه

قضیه مهمتر از اینهاست. منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است.

در پژوهش های سابق درباره وجوب خمس و زکات بحث شده همچنین درباره اثرات پرداخت خمس و زکات در جامعه اسلامی بحث شده و حتی اینکه به چه کسی باید زکات و خمس را پرداخت کرد هم بحث های مفصل شده است. مقاله حاضر ازجمله دیگری به موضوع خمس و زکات پرداخته است. آن چیزی که ما در این مقاله در پی آن هستیم شرعی بودن مطالبه خمس و زکات توسط فقیه جامع الشرائط است. آیا فقیه حق دارد از مردم مطالبه خمس و زکات کند؟ آیا فقیه می تواند مردم را مجبور به پرداخت خمس و زکات کند؟ بر فرض عبادی بودن خمس و زکات و لزوم قصد قربت اگر فقیه به اجبار خمس و زکات را از مردم اخذ کند آیا ذمه مالک (پرداخت کننده زکات و خمس) بری می شود؟

2- جواز مطالبه زکات توسط پیامبر و ائمه اطهار در قرآن

برای اثبات جواز مطالبه خمس و زکات توسط فقیه اول باید جواز مطالبه را از ادله برای پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام ثابت کنیم سپس با اثبات ولایت فقیه، به پاسخ به سوال اصلی مقاله می پردازیم. امر به اخذ زکات از اموال در قرآن آمده، خداوند در سوره توبه می فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (توبه، 103) خدای سبحان در اینجا پیغمبرش را مخاطب ساخته و بدو دستور میدهد برای پاکیزه کردن مؤمنان و هم کفار گناهانشان صدقه اموال آنها را دریافت دارد. (طبرسی، 1372ش، ص203) «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» بعضی گفتند مراد زکات است و بر طبق خبری از کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل میکنند که پس از نزول این آیه حضرت فرستاد منادی ندا کند بتکلیف زکات و بعضی گفتند مراد صدقات مندوبه است چنانچه اخبار بسیاری داریم که ائمه علیهم السلام در موارد صدقات مندوبه تمسک به این آیه فرموده اند، و بعضی گفتند مراد صدقه کسانیت که در آیه قبل فرموده «خَلِّطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا» (توبه، 102) لکن تحقیق اینست که مراد جمیع و مطلق صدقات است بقرینه من اموالهم که جمع مضاف است شامل جمیع اموال می شود خصوصا اموال زکوی و تفسیر «بزکوة» یا بعض صدقات خاصه بیان مصداق است، بناء علی هذا، امر خذ، مطلق الامر است اعم از امر وجوبی یا ندبی در صدقات واجبه واجب و در مندوبه مستحب و این امر اختصاص بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ندارد بلکه بعد از آن حضرت در ائمه علیهم السلام هم جاریست بنص اخبار بلکه در نواب ائمه خاصه و عامه **بتنقیح مناط قطعی** هم جاریست. (طیب، 1378ش، ص305) خداوند به پیغمبر دستور داده، خذ امر است و ظهور در وجوب دارد مگر این که دلیلی بر مندوبیت امر داشته باشیم. ما به وسیله قرائنی که داریم در آیه و تکمله اش در روایات می گوییم امر در آیه دال بر وجوب است و بر پیغمبر واجب بود که زکات را از مردم بگیرد. اولین قرینه از خود آیه بدست می آید و آن قرینه این است که پیغمبر با گرفتن زکات اموال مردم را پاک می کند از ظاهر آیه فهمیده می شود که اگر پیامبر زکات را از

مردم نگیرد آن ها را پاک نکرده که این خلاف مقتضای رسالت اوست. دومین قرینه از شمار زیادی از روایات فهمیده می شود که پیامبر و ائمه علیهم السلام دستور به گرفتن زکات از مردم دادند به عمل خود، که ما در ذیل دلائل روایی خود به این دسته از روایات تمسک کرده ایم.

کلمه تطهیر به معنای برطرف کردن چرک و کثافت از چیزی است که بخواهند پاک و صاف شود و آماده نشو و نماء گردد و آثار و برکاتش ظاهر شود و کلمه تزکیه به معنای رشد دادن همان چیز است، بلکه آن را ترقی داده خیرات و برکات را از آن بروز دهد، مانند درخت که با هرس کردن شاخه های زائدش، نموش بهتر و میوه اش درشت تر می شود، پس اینکه هم تطهیر را آورد و هم تزکیه را، خیال نشود که تکرار کرده، بلکه نکته لطیفی در آن رعایت شده است، پس اینکه فرمود «خذ من اموالهم صدقة» رسول خدا صلی الله علیه و آله را امر می کند به اینکه صدقه را از اموال مردم بگیرد، و اگر نفرمود «من مالهم» بلکه فرمود «من اموالهم» برای این است که اشاره کند به اینکه صدقه از انواع و اصنافی از مالها گرفته می شود، یک صنف نقدینه، یعنی طلا و نقره، صنف دیگر اغنام ثلاثه، یعنی شتر و گاو و گوسفند، نوع سوم غلات چهارگانه، یعنی گندم و جو و خرما و کشمش. (طباطبایی، 1373 ش، ص 512)

3- جواز مطالبه زکات توسط پیامبر و ائمه اطهار در روایات

در روایات ما آمده که ائمه اطهار علیهم السلام از مالکین، زکات مطالبه می کردند و مطالبه زکات فرع بر جواز آن است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «يَجْبُزُ الْإِمَامُ النَّاسَ عَلَى أَخْذِ الزَّكَاةِ مِنْ أَمْوَالِهِمْ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ- خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» (مجلسی، 1410ق، ص89) شیخ مفید از این روایت استفاده کرده و می گوید اینکه خداوند در سوره توبه می فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قید حیات باشد، واجب است که زکات به ایشان پرداخت شود و چون ایشان رحلت فرمودند، واجب است که زکات به جانشین آن حضرت داده شود و زمانی که جانشین پیامبر (ائمه علیهم السلام) غایب باشد باید زکات به نواب خاص ایشان، و در صورت نبود ایشان، به فقهای عادل شیعه پرداخت گردد، زیرا ایشان داناتر به مواضع مصرف آن هستند (مفید، 1413ق، ص253).

3-1- وجوب تحویل زکات به امام معصوم، در صورت امر ایشان

علامه حلی رضوان الله تعالی علیه می گوید زمانی که زکات بر کسی واجب شد مخیر است زکات مالش را به شخص امام معصوم بدهد یا شخصا اقدام کند و زکات را به مساکین بدهد یا به عامل و وکیل امام معصوم بدهد و در این مصادیق اگر زکات را به امام بدهد افضل است. اما اگر امام طلب بکند زکات را، دیگر کسی که زکات بر او واجب شده مخیر

نیست و تعییناً باید زکات را به امام معصوم بدهد. اگر در چنین فرضی شخص زکات مطالبه شده را به امام معصوم ندهد گناهکار است و در مجزی بودن پرداخت او دو قول وجود دارد، عده ای می گویند اگر چه گناه کرده لکن پرداخت او مجزی است و عده ای از علما می گویند مجزی نیست. (علامه حلی، 1413ق، ص352)

3-2- استحباب تحویل زکات به امام و وجوب تحویل به وی، در صورت مطالبه

علامه حلی در کتاب دیگرش می گوید مستحب است شخصی که زکات بر او واجب شده، زکات مالش را به امام بدهد مگر در صورت طلب امام، لذا اگر امام معصوم از شخص مطالبه زکات بکند واجب است زکات را به امام معصوم بدهد. علامه می فرماید جناب شیخ طوسی و ابن ادریس حلی هم این قول را اختیار کرده اند. (علامه حلی، 1413ق، ص223)

3-3- امام و اخذ زکات، در صورت امتناع مالک از پرداخت آن

محقق حلی رحمت الله علیه می گوید اگر امام معصوم از شخصی که زکات بر او واجب شده مطالبه زکات کند و شخص از دادن زکات به امام معصوم امتناع کند امام معصوم می تواند به صورت اکراهی زکات را از شخص بگیرد. اگر اشکال شود که زکات عبادت است و در عبادت قصد قربت ملاک است و عمل اکراهی شخص منافات با قصد قربت دارد، علامه می گوید نیت مالک معتبر نیست ولی اگر مالک اختیاراً زکات را به امام معصوم بدهد نیت او معتبر است. (محقق حلی، 1407ق، ص560)

3-4- امام و نایب وی و اخذ زکات، در صورت امتناع مالک از پرداخت آن

علامه حلی رحمت الله علیه می گوید در زکات نیابت راه دارد و امام معصوم از مالک ممتنع زکات را می گیرد. اگر مالک بعد از اخذ امام تسلیم شود لازم نیست اعاده کند زکات را و ذمه اش بری می شود. ولی اگر غیر امام و غیر نایب امام زکات را از مالک بگیرند زکات ساقط نمی شود زیرا بر اخذ زکات ولایتی از طرف امام معصوم نبوده که زکات را از مالک بگیرد بر خلاف نایب امام چون نایب امام از طرف امام معصوم ولایت دارد بر اخذ زکات. (علامه حلی، 1414ق، ص202)

3-5- امام و الزام مالک به پرداخت زکات

علامه حلی می گوید اگر مالک مال زکوی را ظاهر نکند و از دید امام و نایب او مخفی کند امام معصوم بر او سخت می گیرد و او را حبس می کند تا مال زکوی را ظاهر کند و اگر ظاهر کرد بر سخت گرفته می شود تا زکات را ادا کند و اگر مالک امتناع کرد امام مال زکوی را قهراً اخذ می کند. (علامه حلی، 1412ق، ص471)

3-6- امام و نیت پرداخت زکات از طرف مالک ممتنع

علامه حلی رحمت الله علیه می گوید اگر امام معصوم یا نایب امام زکات را به صورت اکراهی بگیرند و مالک نیت نکند اشکالی ندارد و عمل

مجزی است. دلیلی که ایشان می آورد این است که چون امام معصوم یا نائب امام به صورت اکراهی زکات را از مالک گرفته لذا نیت از طرف مالک معذور است و حکم مالک مثل حکم طفل و مجنون می شود چرا که نیت از طفل و مجنون ساقط شده است. جناب علامه حلی رحمت الله علیه دلیل دیگری هم برای اثبات مطلب خود می آورد و آن دلیل عبارت است از این که امام معصوم بر شخص ممتنع ولایت دارد فلذا اگر خود امام معصوم بجای ممتنع نیت کند کفایت می کند مثل ولی طفل و مجنون بجای آن دو. (علامه حلی، 1412ق، ص516)

4- جواز مطالبه خمس توسط پیامبر و ائمه اطهار در قرآن

خداوند در آیه زیر وجوب خمس و مصارف آن را به طور فشرده بیان نموده و اهمیت آن را گوشزد کرده است. «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا». (انفال، 41) (یعنی ای مؤمنان) بدانید که آنچه به شما غنیمت و فایده رسد (کم یا زیاد) خمس (یک پنجم) آن مخصوص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان است اگر یتیمان به خدا و آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم دارید. اگر چه متعارف از غنیمت چیزی است که در جنگ از دشمن به دست می آید ولی با توجه به گفتار اهل لغت که غنیمت را مطلق سود گرفته اند و بر حسب روایات فراوانی که از پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام رسیده آیه خمس شامل فوائد و سودهای دیگر نیز می گردد چنانکه پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: «وَ اخْرَاجُ الْخُمْسَ مِنْ كُلِّ مَايَمْلِكُهُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ» (معزی، 1422ق، ص546) یعنی خمس از هر چه انسان مالک شود اخراج می گردد. شخصی از موسی ابن جعفر علیه السلام پرسید از چه چیز خمس باید داده شود؟ فرمود «فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ». (حر عاملی، 1409ق، ص350) یعنی در هر چیزی که مردم فائده برند کم باشد یا زیاد (باید خمس آن داده شود).

با در نظر گرفتن روش رسول اکرم و امامان معصوم علیهم السلام که خمس را از امور دیگری غیر از غنیمت های جنگی نیز می گرفته اند و موارد فراوانی که نقل شده رسول اکرم صلی الله علیه و آله به دادن خمس امر می کرد، از جمله آن حضرت به طایفه بنی قیس نوشت «فَإِنْتُمْ إِنْ أَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ أُعْطِيتُمْ سَهْمَ اللَّهِ وَ الصَّفِي فَإِنْتُمْ آمِنُونَ». (شیبانی، 1415ق، ص328) یعنی اگر شما نماز را به پا دارید و زکات و خمس بدهید در امانید.

آن حضرت همچنان که افرادی را برای جمع آوری زکات می فرستاد برای گرفتن خمس نیز مأمورینی را اعزام می فرمود چنانکه علی علیه السلام را به یمن اعزام داشت و دستور داد خمس را از آنها بگیرد. (مجلسی، 1403ق، ص360) و مردی از بنی اسد را نیز مأمور گرفتن خمس کرد. (عیاشی، 1363ش، ص93)

5- جواز مطالبه خمس توسط پیامبر و ائمه اطهار در روایات

احادیثی داریم که نشان می دهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نامه های خود کراراً دستور می داد که در «سیوب» خمس است و مردم باید خمس آن را بپردازند و «سیوب» بر وزن «عیوب» جمع «سیب» بر وزن «غیب» به معنی معادن و گنجها است و بعضی احتمال داده اند که هرگونه هدیه و بخشش و عطائی را نیز شامل می شود و به هر صورت نتیجه می گیریم که در غیر غنائم جنگی در عصر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور خمس داده شده بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نامه های خود آن را از مردم مطالبه می کرد. (احمدی میانجی، 1377ش، 596) در آغاز اسلام که نیاز بیت المال به منابع درآمد شدید بود نیز وضع مسلمانان آنچنان آشفته و پریشان و ضعیف بود که دادن خمس علاوه بر زکات، برای آنها طاقت فرسا بود و به همین دلیل خمس گرفته نشد. اما در عصر ائمه دیگر که خمس غنائم جنگی و همچنین درآمد زمین های خراجی به دست خلفای غاصب می رسید و دست امامان از آن کوتاه بود و از سوی دیگر مردم توانائی بر پرداخت خمس همه درآمدهای خود داشتند، امامان خمس را از آنان مطالبه می کردند. ذکر این نکته نیز لازم است که از بعضی از نامه های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم استفاده می شود که حضرت از «انفال» زمین های موات و مراتع و چشمه ها نیز مطالبه خمس کرده است.

چنانکه در کتاب «البدایه و النهایه» که از منابع معروف اهل تسنن است چنین می خوانیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ لَكُمْ بُطُونَ الْأَرْضِ وَ سُھُولَهَا وَ تِلَاعَ الْأَوْدِيَةِ وَ ظُهُورَهَا عَلَى أَنْ تَرْعَوْا نَبَاتَهَا وَ تَشْرَبُوا مَائَهَا عَلَى أَنْ تُؤْذُوا الْخُمْسَ» (دمشقی، 1989م، ص320) بطون زمین و دشتهای و اعماق دره ها و بیرون آنها، همه در اختیار شما است که از گیاهان آن استفاده کنید و آب آن را بنوشید و در برابر آن خمس آن را ادا کنید.

6- جواز مطالبه خمس و زکات توسط فقیه جامع الشرائط

بعد از اثبات این مطلب که پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام می توانند از مردم خمس و زکات مطالبه کنند نوبت به موضوع اصلی و محور اصلی مقاله می رسد که فقیه جامع الشرائط هم می تواند از مردم خمس و زکات مطالبه کند. برای اثبات این مطلب باید ثابت کنیم ولایت فقیه همان ولایت رسول الله و ائمه اطهار علیهم السلام است.

6-1- ادله ولایت فقیه (ولایت فقیه همان ولایت پیامبر و ائمه اطهار است)

به صورت های گوناگونی می توان «ولایت فقیه» را اثبات کرد. در اینجا به دلیل عقلی و نقلی در مسئله «ولایت فقیه» اکتفا می کنیم:

الف) دلیل عقلی

بی گمان از یکسو جامعه به زمام دار و رهبر نیاز دارد. از سوی دیگر مسائل حکومتی اموری نیست که از حوزه دین خارج باشد، بلکه عناصر

جهان‌شمول دین در این زمینه به صورت یک نظام کامل در دین خاتم ارائه شده است و عقل نه تنها در دخالت دین در زمینه زمام‌داری منعی نمی‌بیند، بلکه به مقتضای حکمت بر ضرورت آن اصرار دارد. حال اگر حکومت را از منظر دین نگاه کنیم و وظیفه اصلی آن را صیانت از ارزش‌های الهی و آرمان‌های اسلامی و احکام شرعی بدانیم، عقل حکم می‌کند، بر قله چنین حکومتی می‌بایست کسی قرار بگیرد که به احکام الهی و وظایف دینی آگاهی دارد و می‌تواند زمام‌دار مردم باشد. اگر معصوم در میان مردم بود، عقل او را سزاوار این منصب می‌شمرد، ولی اکنون که او نیست، فقیهان عادل که قادر بر اداره جامعه هستند را، لایق این مقام معرفی می‌کنند. به دیگر سخن، عقل حکم می‌کند که در رأس یک حکومت اعتقادی و آرمانی، باید شخصی قرار بگیرد که از آرمان آگاهی دارد و در شریعت اسلام، که آیین احکام و قوانین الهی است، مصداق چنین شخصی فقیهان هستند.

(ب) دلیل نقلی

برای اثبات ولایت فقیه به روایات فراوانی استناد شده است که برخی از آنها عبارت‌اند از:

1- مرحوم صدوق از امام علی‌علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا فرمود: «اللهم ارحم خلفایی» (خدایا! جانشینان مرا مورد رحمت خویش قرار ده)، از آن حضرت سؤال شد: جانشینان شما چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: «الَّذین یأتون من بعدی یروون حدیثی و سنَّتِی» (آنان که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنّت مرا نقل می‌کنند). در هر روایتی دو بحث ضرورت دارد: بحث سندی تا اعتبار آن احراز شود. بحث دلالتی تا نحوه دلالت آن بر مطلوب ارزیابی گردد. از آنجا که روایت مزبور به سندهای مختلف و در کتب گوناگون نقل شده (صدوق، 1413ق، ص 420؛ صدوق، 1400ق، ص 109؛ صدوق، 1378ش، ص 37؛ صدوق، 1403ق، ص 374؛ حرّ عاملی، 1409ق، ص 65 – 66؛ محدّث نوری، 1408ق، احادیث 52، 48، 11، 10؛ مجلسی، 1403ق، ص 25؛ هندی، 1363ش، ص 229) به صدور آن اطمینان داریم و شکی در اعتبار آن راه ندارد. برای توضیح چگونگی دلالت این روایت بر «ولایت فقیه» باید به دو نکته توجّه کرد:

الف) نبی اکرم صلی الله علیه و آله از سه شأن عمده برخوردار بودند: رسالت: تبلیغ آیات الهی و رساندن احکام شرعی و راهنمایی مردم. قضاوت: داوری در موارد اختلاف و رفع خصومت. ولایت: زمامداری جامعه اسلامی و تدبیر آن.

ب) مراد از «کسانی که بعد از پیامبر می‌آیند و حدیث و سنّت او را نقل می‌کنند» فقیهان است، نه راویان و محدّثان؛ زیرا یک راوی که تنها نقل حدیث می‌کند، نمی‌تواند تشخیص دهد که آیا آنچه نقل می‌نماید، حدیث و سنت خود آن حضرت است یا نه؟ او تنها الفاظی که شنیده، یا عملی را که دیده، حکایت می‌کند، بدون آنکه وجه صدور این الفاظ یا اعمال را بداند و معارض یا مخصّص یا مقیّد آن را بشناسد و

نحوه جمع آن را با چنین معارضه‌هایی بداند. کسی که از این امور آگاه است، فردی است که به مقام اجتهاد و افتاء رسیده و به درجه شامخ فقاہت نائل شده باشد.

حال با توجه به این دو نکته، حاصل مفاد این حدیث چنین خواهد بود: «فقیهان جانشینان نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند» و چون آن حضرت شئون مختلفی داشته و در این‌جا شأن خاصی برای جانشین ذکر نشده، پس فقیهان در تمامی آن شئون، جانشین پیامبر می‌باشند (خمینی، 1421ق، ص 468؛ حائری، 1399ش، ص 150؛ منتظری، 1379ش، ص 463) برخی در استدلال به این روایت و امثال آن که در آن واژه «خلیفه» وارد شده، مناقشه و ادعا کرده‌اند. (حائری یزدی، 1994م، ص 186 - 187)

خلیفه دارای دو معنا می‌باشد:

1- مفهوم لغوی و اصلی، که در قرآن همین معنا مورد نظر بوده است، مانند: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره، 30)، من در زمین جانشینی قرار می‌دهم. یا آیه «يَا دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص، 26) ای داود! ما تو را جانشین خود بر روی زمین قرار دادیم. پس میان مردم به حق حکم کن. در آیه اول خلافت یک امر تکوینی و غیر قابل وضع و تشریع است و در دومی هر چند یک امر تشریعی است، ولی فقط مربوط به مسئله داوری و قضاوت می‌باشد.

2- مفهوم سیاسی و تاریخی، که در اسلام پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ظهور کرد. این مفهوم یک مفهوم یا پدیده دنیایی و غیر الهی است که از سوی مردم به حق یا ناحق به شخصی ارزانی می‌شود و این به کلی از مقام رفیع امامت یا رسالت که یک مقام و منصب الهی است، جدا می‌باشد.

اگر در معنای لغوی «خلیفه» که همان «جانشین» است، دقت شود، آشکار خواهد شد که در تمام کاربردهای قرآنی، روایی، و حتی تاریخی، همین مفهوم مورد نظر بوده است و اگر تفاوتی هست، تنها در موارد جانشینی می‌باشد. گاه این خلافت و جانشینی در امور تکوینی و مقامات عینی و واقعی است و زمانی در امور تشریعی و مناصب قانونی. حتی در تاریخ اسلام، اگر اصطلاح «خلیفه» بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیدا شد، این مفهوم مورد نظر بود که شخص خلیفه، جانشین پیامبر در زمامداری و اداره جامعه است. بنابر این، «خلیفه» مفاهیم و معانی مختلفی ندارد، بلکه در تمام کاربردها به یک معناست، هر چند موارد جانشینی دارای تفاوت است. در روایت مزبور نیز خلیفه به معنای جانشین آمده و چون در آن مورد خاصی برای جانشینی ذکر نشده، اطلاق، (اقتضای شمول می‌کند و از آن استفاده می‌شود که فقها در تمام شئون نبی اکرم صلی الله علیه و آله جانشین آن حضرت هستند.

2- توقیع شریفی که مرحوم صدوق در کتاب اکمال الدین از اسحاق بن یعقوب نقل می‌کند که حضرت ولی عصر(عج) در پاسخ به پرسش‌های او به خط مبارکشان مرقوم فرمودند: «أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا، فإنهم حجّتي عليكم و أنا حجّة الله عليهم»: (صدوق، 1395ش، ص483)

در رویدادهایی که اتفاق می‌افتد، به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجّت من بر شمايند و من حجّت خدا بر آنان هستم. همین روایت را مرحوم شیخ طوسی در کتاب الغيبة نقل می‌کند، با این تفاوت که در انتهای آن به جای «أنا حجّة الله عليهم» آمده است: «أنا حجّة الله عليكم» من حجّت خدا بر شما هستم (طوسی، 1411ق، ص177). در نقل مرحوم طبرسی در کتاب الاحتجاج تنها «أنا حجّة الله» (من حجت خدا هستم) آمده است. (عاملی، 1409ق، ص101) البته این تفاوت در نقل، هیچ تأثیری در دلالت این روایت، به توضیحی که خواهد آمد، ندارد.

از حیث سند، این روایت تا «اسحاق بن یعقوب» تقریباً قطعی است؛ زیرا آن را گروهی از راویان از گروه دیگری از مرحوم کلینی از اسحاق بن یعقوب نقل کرده‌اند. نسبت به شخص «اسحاق بن یعقوب» توثیق خاصی در کتاب‌های رجال وارد نشده است و برخی کوشیده‌اند او را برادر مرحوم کلینی معرفی کنند (تستری، 1410ق، ص786) ولی این تلاش نه‌چندان کامیاب، مفید نیست. راه صحیح آن است که بگوییم با توجه به وضعیت امام زمان(عج) در دوران غیبت صغرا و فشار و خفقان موجود در آن روزگار - که باعث شده بود آن‌حضرت از انظار عموم پنهان شود و تنها از طریق نواب خاص با مردم ارتباط برقرار کند - صدور توقیعات، که یک سند رسمی بر حیات امام(ع) و زمام‌داری او بود، جز نسبت به افراد بسیار قابل اعتماد صورت نمی‌گرفت. پس خود ارسال نامه از سوی آن‌حضرت برای شخصی در آن دوران، دلیل وثاقت آن شخص است (هادوی تهرانی، 1426ق، ص109 - 111)

اگر پرسیده شود: از کجا معلوم که اسحاق بن یعقوب توقیعی دریافت کرده است، شاید او در این ادعا دروغ گفته باشد؟ در پاسخ خواهیم گفت: کلینی که این توقیع را از او نقل می‌کند - با توجه به آنچه گذشت - حتماً او را مورد اعتماد می‌دانسته و الاً هرگز اقدام به این عمل نمی‌کرد. با این وصف، جای تردیدی در سند این روایت باقی نمی‌ماند (حائری، 1385ش، ص122 - 125) بهترین شیوه استدلال به این روایت این است: حضرت امام زمان(عج) دو جمله: «فإنهم حجّتي عليكم» و «أنا حجّة الله» را به گونه‌ای آورده که به وضوح می‌رساند حجّیت راویان حدیث آنان - که همان فقیهان هستند و در روایت قبلی علت تطبیق را توضیح دادیم - بسان حجّیت خود آنها است؛ یعنی فقها نایب امام زمان(عج) در میان مردم می‌باشند. حال اگر زمان صدور این توقیع - یعنی غیبت صغرا - را در نظر بگیریم و توجه کنیم که آن‌حضرت علیه السلام در این دوران شیعیان را برای غیبت کبرا آماده می‌کردند و در واقع آخرین وصایا و آخرین احکام را صادر می‌نمودند،

به وضوح در خواهیم یافت که این روایت به زمان غیبت نظر دارد و همان‌گونه که بسیاری از فقهای گذشته اشاره کرده‌اند، فقیهان شیعه را به عنوان جانشینان امام در تمام امور، از جمله زمام‌داری جامعه اسلامی معرفی می‌کند.

برخی در استدلال به این حدیث نیز مناقشه و تمسک به آن را - که در بسیاری از نصوص فقهی شاهد آن بودیم و آنان از آن بی‌خبرند و تنها از عوائد نراقی خبر دارند - نتیجه عدم بررسی معنای حجت و فقدان اجتهاد در لغت‌شناسی دانسته‌اند! سپس با جستجوی کاربردهای واژه «حجت» در منطق، فلسفه و اصول فقه در کلاف سردرگمی گرفتار شده‌اند که هرگز راه خلاصی از آن تصور نمی‌شود (حائری، 1994م، ص 207 - 214) مقصود از «حجت» در این روایت، مانند سایر موارد، چیزی است که می‌توان به آن احتجاج کرد. پس امام علیه السلام حجت خداست؛ زیرا اگر او چیزی بگوید و مردم عمل نکنند، خدا به همان گفته او علیه مخالفت کنندگان احتجاج می‌کند و آنها نمی‌توانند عذری در این مخالفت بیابند. هم‌چنان که اگر به گفته او عمل کنند، در مقابل این سؤال که چرا چنین کردید؟ همین جواب کافی است که به دلیل گفته او. با این وصف، اگر فقیه حجت امام است؛ یعنی اگر امری کند - چه از باب فتوا و استنباط حکم، چه از باب ولایت و انشای حکم - و مردم مخالفت کنند، حضرت علیه السلام بر علیه مخالفان به همین امر فقیه احتجاج می‌کند. همان‌گونه که مطعیان به این امر برای توجیه عمل خود استدلال می‌نمایند. به هر تقدیر، همان‌گونه که بارها در سخن فقیهان پیشین دیدیم، دلالت روایت بر «ولایت فقیه» و نیابت او از امام معصوم علیه السلام جای تردید نیست.

7- کلام فقها در جواز مطالبه خمس و زکات توسط فقیه جامع الشرائط

مرحوم کاشف الغطاء می‌گوید برای مجتهد جائز است که از مالک طلب زکات کند و همچنین جائز است برای اخذ زکات عامل بفرستد. بر مالک لازم است که زکات را به مجتهد یا عامل مجتهد بدهد. ایشان می‌فرماید در خمس هم حکم چنین است و مالک باید در صورت مطالبه مجتهد خمس را تسلیم او کند چرا که مجتهد ولی فقرا است. **مرحوم کاشف الغطاء** در ادامه می‌فرماید برای مجتهد جائز است که مالک ممتنع زکات را مجبور کند به تحویل زکات مالش و اگر مالک باز امتناع کرد مجتهد می‌تواند که از ظالم برای اخذ زکات کمک بگیرد همانطوری که برای وصول حقوق مظلومین از سرباز یا سپاه کمک می‌گرفت. **(کاشف الغطاء، 1422ق، ص 343)**

شهید اول رحمت الله علیه می‌فرماید اگر امام معصوم یا نائب امام از مالک طلب زکات بکند واجب است بر مالک که امتثال کند و در صورت عدم مطالبه امام معصوم و نائب امام مستحب است. ایشان می‌فرماید در زمان غیبت واجب است اگر فقیه از مالک مطالبه کند به فقیه تحویل دهد. **(عاملی، 1417ق، ص 246)**

شهید ثانی رحمت الله علیه می فرماید اگر امام معصوم یا عامل امام از مالک مطالبه کند واجب است بر مالک که زکات را به امام یا عامل امام بدهد. دلیل ایشان وجوب طاعت امام است. ایشان در مورد عصر غیبت معصوم می فرماید اگر فقیه یا وکیل فقیه از مالک مطالبه زکات کرد واجب است بر مالک که زکات را تحویل فقیه یا وکیل فقیه بدهد. دلیل شهید ثانی این است که فقیه نائب امام است و اطاعت از نائب امام واجب است. شهید ثانی می فرماید اگر مالک طلب فقیه را امتثال نکند و شخصا زکات را به مصارفش برساند عمل او مجزی نیست، دلیل ایشان این است که نهی در عبادت مفسد است. (عاملی، 1410ق، ص53)

میرزای قمی رحمت الله می فرماید اولاً جائز است که زکات را به امام یا عامل امام داد چرا که امام اولی بر مومنین است از نفسشان، ثانیاً جماعتی از اصحاب فرمودند واجب است زکات را به امام داد و در زمان غیبت زکات را به فقیه داد و این سخن زمانی درست است که معتقد به ولایت فقیه باشیم. نظر خود میرزای قمی این است که در صورت مطالبه فقیه واجب است که مالک زکات را به فقیه بدهد چون فقیه نائب امام است و همانطوری اطاعت از امام واجب است اطاعت از فقیه هم جائز است. دلیل ایشان مقتضای عمومات ادله نیابت امام است. (میرزای قمی، 1417ق، ص180)

شیخ مرتضی انصاری می فرماید زمانی که پیامبر اکرم و امام از مالک مطالبه زکات کردند واجب است بر مالک که زکات را به ایشان تحویل دهد چرا که اطاعت ایشان واجب و عصیان ایشان حرام است به مقتضای آیه اطاعت رسول و اولی الامر و آیه حرمت ایذاء ایشان. شیخ انصاری می فرماید اگر فقیه از مالک مطالبه زکات کند واجب است بر مالک که امتثال کند به دلیل ادله نیابت عامه فقیه، چرا که اگر مالک فقیه را رد کند طبق روایت عمر بن حنظله امام را رد کرده است. (شیخ انصاری، 1415ق، ص356)

محقق سبزواری رحمت الله علیه می فرماید اگر امام معصوم از مالک مطالبه کند واجب است زکات را به او تحویل دهد و اگر اطاعت نکند و شخصا اقدام کند برای مصارف زکات اولاً گناهکار است ثانیاً در این که عمل او مجزی است یا خیر دو قول است و ایشان عدم اجزا را تقویت کردند، در آخر ایشان می فرماید بعید نیست که حکم وجوب موافقت در پرداخت زکات را در صورت مطالبه به فقیه هم سرایت دهیم. (سبزواری، 1423ق، ص40)

نتیجه:

این پژوهش با بررسی مبانی فقهی «جواز مطالبه خمس و زکات توسط فقیه» به این نتایج رسیده است:

1- با بررسی آیات و روایات به این نتیجه رسیدیم که پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام می توانستند از مالک، خمس یا زکات مالش را مطالبه کنند دلیل ما از قرآن، آیه «خذ من اموالهم

صدقه « می باشد و روایات فراوانی که نشان می دهد پیامبر اکرم و ائمه اطهار از مردم خمس یا زکات مطالبه کرده اند.

2- بعد از اثبات جواز مطالبه خمس و زکات توسط پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام مطلب را در عصر غیبت امام معصوم بررسی کردیم. برای کشاندن حکم جواز مطالبه خمس و زکات به فقیه اولای ولایت فقیه را اثبات کردیم و گفتیم ولایت فقیه همان ولایت رسول الله و ائمه اطهار علیهم السلام است و همانطوری که آن ذوات مقدسه مجاز بودند در مطالبه خمس و زکات، فقیه هم که نائب عام امام زمان (عج) است می تواند از مالک خمس و زکات را مطالبه کند.

3- در آخر با بررسی کلام فقها به این نتیجه رسیدیم که عده کثیری از فقها در کتب فقهی خود اشاره ای به جواز مطالبه خمس و زکات توسط فقیه داشته اند و ما مختصرا نمونه هایی از کلام فقها را در این مقاله گرد آورديم.

منابع

قرآن کریم

- احمدی میانجی، علی (1377ش). مکاتیب الرسول، قم، انتشارات دارالحديث، ج2.
- انصاری، مرتضی (1415ق). کتاب الزکاة، قم، کنگره بزرگداشت شیخ مرتضی انصاری.
- تستری، محمد تقی (1410ق). قاموس الرجال، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی ج1.
- سبزواری، محمد باقر (1423ق). کفایة الأحکام، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- حائری یزدی، مهدی (1994م). حکمت و حکومت، انگلیس، انتشارات شادی.
- حائری، سید کاظم (1399ق). أساس الحكومة الاسلامیة، بیروت، النیل.
- حائری، سید کاظم (1385ش). ولایة الأمر فی عصر الغیبة، قم، انتشارات مجمع الفکر اسلامی.
- حر عاملی، محمد بن حسن (1409ق). وسائل الشیعه، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام ج 6.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (1409ق). وسائل الشیعه، «کتاب القضاء، أبواب صفات القاضی»، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ج18.
- عاملی، زین الدین (1410ق). الروضة البهیة، قم، کتاب فروشی داوری، ج2.
- حلی، حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (1414ق). تذکرة الفقهاء، قم، موسسه آل البيت، ج1.

حلي، حسن بن يوسف بن مطهر اسدي (1413ق). قواعد الأحكام ، قم ، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين المشرفة، ج2.

حلي، محقق، نجم الدين (1407ق). المعتبر في شرح المختصر، قم ، موسسه سيد الشهداء، ج2.

حلي، حسن بن يوسف بن مطهر اسدي (1412ق). منتهى المطلب، مشهد، مجمع البحوث الاسلاميه، ج1.

حلي، حسن بن يوسف بن مطهر اسدي (1413ق). مختلف الشيعة في احكام الشريعة، قم ، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم ، ج3.

خميني، روح الله (1421ق). كتاب البيع، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني قدس سره ، ج2.

دمشقي، ابن كثير (1989م). البدايه والنهايه، قاهره، التراث الاسلامي، ج2.

شيباني، ابن الاثير، (1415ق). اسدالغابة، بيروت، دار الكتب العلميه، ج1.

مجلسي، محمد باقر بن محمد تقى (1403 ق). بحار الانوار، قم، دار إحياء التراث العربي، چاپ دوم، ج 21

صدوق، محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي (1413ق). من لا يحضره الفقيه، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه.

صدوق، محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي (1400ق). امالي، بيروت، انتشارات اعلمي.

صدوق، محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي (1378ق). عيون اخبار الرضا (ع) ، تهران، نشر جهان، ج2.

صدوق، محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي (1403ق) معاني الأخبار، قم، جامعه مدرسين، ج2.

صدوق، محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي (1395ق) اكمال الدين، تهران، انتشارات اسلاميه، ج2.

طبرسي، فضل بن حسن (1372ش). مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ج11.

طباطبایی، سید محمد حسین (1363ش). تفسیر المیزان، دارالکتب الاسلامیه، قم، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجا: امیرکبیر، ج9.

طوسی، محمد بن حسن بن علی بن حسن (1411ق). الغیبة، قم، دار المعارف الاسلامیه.

طیب، سید عبدالحسین (1378ش). أطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، ج6.

عیاشی، محمد بن مسعود (1363ش). تفسیر عیاشی، قم، مطبعة العلمیه، ج2.

کاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالکی (1422ق). کشف الغطاء، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ج2.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان (1413ق). مقنعه، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید- رحمة الله علیه.

نوری، محدث، میرزا حسین (1408ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، مستدرک الوسائل، «کتاب القضاء، أبواب صفات القاضي».

عاملی، محمد بن مکی (1417ق). الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج1.

معزی ملایری، اسماعیل (1391ش). جامع الاحادیث، لبنان، موسسه التاريخ العربی، ج8.

منتظری، حسینعلی (1379ش). مبانی فقهی حکومت اسلامی، تهران، انتشارات سرای، ج1.

میرزای قمی، ابوالقاسم (1417ق). غنائم الأيام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ج4.

هادوی تهرانی، مهدی (1426ق). تحریر المقال فی کلیات علم الرجال، قم، مؤسسه فرهنگی خانه خرد.

هندی، علی المتقی ابن حسام الدین (1364ق). کنز العمال، دائرة المعارف العثمانیه، حیدر آباد، ج10.